

تحلیل رفتارهای انسان براساس ساخت شخصیت

شخصیت و رفتارها و گفتارها (۲)

دکتر علی اصغر احمدی

در شماره پیشین، در تحلیل رفتارهای انسانها بر اساس شخصیت افراد انسانی مطالبی بیان شد. حال ضمن یادآوری خلاصه‌ای از آن به ادامه بحث می‌پردازیم. پیش از ورود به تحلیل انواع رفتارهای انسانی، لازم است نکات دیگری در مورد ساختار شخصیت مطرح شود و پس از آن به تحلیل رفتارها بپردازیم.

رساله جامع علوم انسانی

خوردن و خوابیدن، اهمیت بیش‌تری قائل شود تا حفظ تعلقات اجتماعی و رعایت حقوق دیگران. در حالی که ممکن است فرد دیگری بر عکس او رفتار کند. مادر سطور آتی در مورد چگونگی ایجاد این تفاوت‌ها، که در واقع همان تفاوت‌های فردی است، مطالبی را ارائه می‌کنیم.

۱. تفاوت افراد در میزان فعالیت هر یک از لایه‌های شخصیتی در یک فرد بالغ همه‌ی لایه‌های مختلف شخصیتی وجود دارند و او وجود هریک از این لایه‌ها را در درون خود درک می‌کند. مثلاً می‌داند که دسته‌ی مهمی از تمایلات، افکار و رفتارهای او حول نیازهای بدنی وی دور می‌زند، یعنی آن‌چه

تفاوت‌های ساختاری در شخصیت افراد

دیدیم که شخصیت افراد انسانی از جنبه‌ها و به عبارتی از لایه‌های گوناگون تشکیل می‌شود. این لایه‌ها از سطحی‌ترین تا عمیق‌ترین لایه به ترتیب عبارت‌اند از: لایه‌ی بدنی، لایه‌ی اجتماعی، لایه‌ی فردی، لایه‌ی عقلی و لایه‌ی قلبی که هریک عهده‌دار فعالیت‌های خاص به خود هستند. انسان‌ها به علل عدیده در نحوه‌ی به‌کارگیری هریک از این لایه‌ها با یکدیگر تفاوت دارند، اما آن‌چه در اصل مایه‌ی تفاوت رفتاری در بین انسان‌ها می‌شود، تفاوتی است که آن‌ها در اولویت بخشیدن به نیازها و مقتضیات هر یک از این لایه‌ها از خود نشان می‌دهند. برای مثال، کسی ممکن است برای نیازهای بدنی خود، از قبیل

به خور و خواب و تمایلات جنسی و دوری از درد و رنج بدنی و داشتن امنیت زیستی در جهت صیانت از حیات خود و... مربوط می شود. در عین حال می داند که دسته ی دیگری از انگیزه ها، افکار و رفتارهای او در جهت تنظیم روابط اجتماعی با دیگران، اعم از جاذبه ها و دافعه ها، صرف می شود؛ یعنی بخشی از دنیای روانی او اختصاص به تعلقات اجتماعی وی دارد. همچنین او می داند که «خویشتن» خود نیز باید جایگاه و اهمیت خاصی داشته باشد. زیرا انسان ها فردیت خود را زمانی بیش تر از همیشه درک می کنند که فارغ از راحت طلبی ها و لذت طلبی های بدنی و رها از نقش بازی کردن ها در بین دیگران و برای دیگران، به گوشه ی خلوتی می روند تا خودشان باشند و خودشان؛ تنهای تنها و با علائق خاص خوش. گذشته از این لایه ها، هرکس می داند که بخشی از دنیای درونی او به هوش و عقل و تفکر منطقی اش اختصاص دارد. انسان وقتی

در جامعه ای که اندیشه ناب خریدار نداشته باشد و ظن و گمان ها و تخیلات انسان ها، با محک تمایلات ساینرین سنجیده و ارزش گذاری شوند، انسان ها صاحب عقل و اندیشه، از اندیشه ی زلال دوری خواهند جست و خردورزی را به کناری خواهند نهاد و چه بسا برای عصیان در برابر بی مهری های اجتماعی، راه زیاده روی در ارضای تمایلات بدنی را در پیش بگیرند و حتی سر از اعتیاد و باده گساری درآورند

به لایه های بدنی، اجتماعی و فردی شخصیتش بیندیشد و تمایلات متعارض و گاه غیر منطقی خود را احساس کند چه بسا آرزو کند که ای کاش عقل او عنان تمایلاتش را در دست می گرفت و همه چیز را هدایت می کرد. ای کاش می توانست قبل از انجام هر عملی در مورد آن به خوبی بیندیشد، پیش آمدها و پی آمدهای آن را بررسی کند و آن گاه دست به عمل بزند. اما برای اکثریت قریب به اتفاق انسان ها، خردمندانه زیستن و با چراغ عقل راه را یافتن، اغلب اوقات آرزوی بیش نیست. بویژه آن گاه که میلی زبانه می کشد، غضبی شعله ور می شود، انانیت و تکبری تحریک می شود و حرمت و حیثیت اجتماعی انسان لکه دار می شود؛ در این هنگام عقل ضعیف و ناتوان شده به گوشه ای می خزد و لایه های بدنی، اجتماعی و فردی شخصیت میدان داری، کرده حتی از عقل نیز چون برده ای

بهره کشی می کند.

انسان علاوه بر جنبه هایی که ذکر کردیم، قلبی را نیز در درون خویش حس می کند. وی، آن گاه که متأثر می شود، قلبش می شکند، اشکش جاری می شود و یا عشق، ایمان، خشیت و حتی کینه و نفرتی را از خود بروز می دهد، می فهمد که چیزی در درون به نام قلب دارد و آن را احساس می کند. این نیز لایه ی دیگری از شخصیت انسان است.

با توجه به آنچه گفته شد، یکی از تفاوت های افراد با یکدیگر، در چگونگی فعال سازی و میزان فعالیت هریک از این لایه هاست.

۲. تفاوت افراد در استقرار بیش تر در هریک از لایه ها

اما میزان فعالیت به تنهایی نشانگر استقرار یک فرد در یک لایه ی معین نیست، بلکه تمایل فرد برای استقرار در یک لایه نیز اهمیت بالایی دارد. برای مثال قدرت عقلانی و توانایی هوش یک فرد، ضرورتاً او را به سمت انجام فعالیت های عقلانی و فکری سوق نمی دهد، چه بسا او بیشتر مایل باشد نیازهای جسمی را برآورده سازد. چنین فردی ممکن است به دلایلی، علاقه ای به اندیشیدن و فعال سازی عقلی نداشته باشد، از این رو به رغم توانمندی عقلانی به فعالیت های دیگر بپردازد.

یکی از دلایل چنین تمایلی ممکن است ناشی از عدم پذیرش اجتماعی عقلانیت و فعالیت عقلی باشد. در جامعه ای که اندیشه ناب خریدار نداشته باشد و ظن و گمان ها و تخیلات انسان ها، با محک تمایلات ساینرین سنجیده و ارزش گذاری شوند، انسان ها صاحب عقل و اندیشه، از اندیشه ی زلال دوری خواهند جست و خردورزی را به کناری خواهند نهاد و چه بسا برای عصیان در برابر بی مهری های اجتماعی، راه زیاده روی در ارضای تمایلات بدنی را در پیش بگیرند و حتی سر از اعتیاد و باده گساری درآورند.

در مجموع با ترکیب میزان فعالیت هریک از لایه ها و نیز تمایل افراد برای استقرار بیشتر در هریک از لایه ها، پنج تیپ شخصیتی متفاوت به وجود خواهد آمد که عبارت اند: تیپ های بدنی، اجتماعی، فردی، عقلی و عاطفی.

هر یک از تیپ های شخصیتی، مفاهیم و موقعیت ها را به اشکال متفاوت تعبیر و تفسیر می کنند. به عنوان مثال وقتی که این پنج تیپ درباره ی مفهومی به نام «آزادی» صحبت می کنند، هریک بر اساس شاکله ی خود مفهوم آن را توضیح خواهند داد. اصولاً مهم ترین پایه ی اختلاف انسان ها با یکدیگر تفاوتی است که آن ها

در شاکله یا شخصیت با یکدیگر دارند.

۳. تفاوت انسان‌ها در نحوه‌ی به‌کارگیری لایه‌های

شخصیت

یکی دیگر از عواملی که موجب تفاوت انسان‌ها با یکدیگر می‌شود، چگونگی استفاده‌ی هرکس از لایه‌های شخصیت یا شاکله‌ی خود است.

به عنوان یک قاعده باید گفت کسانی که در لایه‌های سطحی استقرار دارند، یا به عبارتی دارای تیپ‌های شخصیتی سطحی هستند، لایه‌های عمقی را به اسارت و استخدام خود درمی‌آورند، ولی کسانی که در لایه‌های عمقی‌تر استقرار دارند، لایه‌های سطحی را مدیریت و امیری می‌کنند. تفاوت بین اسارت و اسارت (مدیریت) در این است که وقتی لایه‌ای از شخصیت در اسارت لایه‌ای دیگر باشد، لایه‌ی امیر یا حاکم هرگونه که تمایزش اقتضا کند، از لایه‌ی اسیر استفاده می‌کند، هرگاه بخواهد آن را به کار می‌گیرد و هرگاه بخواهد آن را منکوب می‌کند. لایه‌ی امیر اغلب موجب تلون و دمدمی مزاج شدن لایه‌ی اسیر می‌شود. لایه‌ی اسیر با یک قاعده‌ی واحد و قابل

لایه‌ی اسیر با یک قاعده‌ی واحد و قابل پیش‌بینی مواجه نیست، بلکه هر دم می‌باید به رنگی و سیاقی درآید، مانند عقلی که اسیر امیال بدنی، اجتماعی یا حتی فردی است

پیش‌بینی مواجه نیست، بلکه هر دم می‌باید به رنگی و سیاقی درآید، مانند عقلی که اسیر امیال بدنی، اجتماعی یا حتی فردی است. این عقل هر دم و هر لحظه باید به رنگی درآید که امیال از او انتظار دارند. حضرت علی (ع) در این مورد می‌فرماید: **كَمْ مِنْ عَقْلٍ اسِيرٍ تَحْتَ امِيرٍ هَوِيٍّ**. یعنی چه بسیار عقل اسیری که تحت امرت هوی قرار دارد.

فرد امیر، در مدیریت لایه‌های عمقی به نیازها و مقتضیات لایه‌های سطحی نیز توجه دارد و با قاعده‌ای نسبتاً مشخص آن‌ها را اداره می‌کند. در این شرایط اجازه نمی‌دهد، لایه‌ی سطحی هرچه می‌خواهد به انجام برساند، بلکه لایه‌ی عمقی برنامه‌ای منطبق با مصالح خود را به لایه‌ی سطحی پیشنهاد می‌کند و آن را با آن برنامه سامان می‌بخشد، مانند عقلی که حاکمیت یافته، امیال را مطابق با مصالح دوران‌دیشانه و بر اساس انطباق با شرایط صحیح ارضا می‌کند. این مثال‌ها می‌توانند نحوه‌ی به‌کارگیری هریک از لایه‌ها را از لایه‌ی دیگر

نشان دهد. ابتدا مثالی می‌زنیم از حاکمیت لایه‌ی اجتماعی و نحوه‌ی به‌کارگیری عقل توسط این لایه:

دلیل تراشی^۱ یکی از مکانیزم‌های شناخته شده‌ی روانی است. دلیل تراشی در واقع، همان اسارت عقل توسط لایه‌های سطحی است. اغلب اوقات وقتی انسان در شرایط اجتماعی خاصی قرار گیرد که به عللی مورد سرزنش دیگران واقع شود یا با ایراد و انتقادی مواجه شود، بلافاصله لایه‌ی اجتماعی، عقل را فراخوانده و به او دستور می‌دهد به نحوی شرایط موجود را رفع و رجوع کند. به عنوان مثال وقتی که کسی مشغول غیبت است، اگر فردی به او اعتراض و او را از غیبت منع کند، آن شخص به دلیل زیر سؤال رفتن شخصیتش، موضع دفاعی به خود می‌گیرد. معمولاً یکی از دفاع‌هایی که فرد در این موضع از خود نشان می‌دهد دلیل تراشی است. در چنین شرایطی لایه‌ی اجتماعی شخصیت که می‌خواهد در بین مردم مقبول و منزه جلوه کند، بلافاصله عقل اسیر را احضار کرده، از او می‌خواهد به نوعی عملش را توجیه کند. عقل نیز با دست‌پاچگی شروع به دلیل تراشی می‌کند و مثلاً می‌گوید: «حرف می‌زنیم، غیبت که نمی‌کنیم» یا «من این مطالب را پیش خودش هم می‌گویم» و یا... همه‌ی این موارد دلایلی اند که توسط یک عقل ضعیف و اسیر در دست امیال لایه‌ی شخصیت اجتماعی انسان از خود بافته و ساخته و تحویل داده می‌شوند. در چنین شرایطی اگر فرد را بیشتر تحت فشار و ایراد قرار دهیم، باز عقل ضعیف دلایل دیگری می‌تراشد و وقتی دیگر توانست در مقابل سؤالات پاسخ‌گو باشد، فرد از سایر مکانیزم‌های دفاعی، هم‌چون پرخاشگری یا کناره‌گیری و قهر استفاده می‌کند.

مثال دیگر در مورد اسارت لایه‌های عمقی توسط لایه‌های سطحی عشق‌های پرسوز و گداز افراد رشد نیافته است. برخی از افراد به علت تمایلات جنسی و وابستگی‌های اجتماعی، به سوی فردی از جنس مخالف کشیده می‌شوند. چنین افرادی قلب را اسیر تمایلات سطحی خود می‌کنند. تفاوت عمده‌ی این نوع عشق‌ها با عشق‌های حقیقی برآمده از قلب این است که وقتی تمایلات مورد انتظار انسان از فرد مورد علاقه برآورده نشود، این عشق به سرعت تبدیل به کینه و دشمنی می‌شود. در حالی که عشق برآمده از قلب هر قدر هم مورد بی‌مهری قرار گیرد، نه تنها تبدیل به کینه نمی‌شود، که روزبه‌روز منزه‌تر و خالص‌تر نیز می‌شود، از این قبیل است عشق مادر به فرزند و عشق استاد به شاگرد یا برعکس.

در مقابل وقتی فردی به سطح عقلی یا قلبی می‌رسد، لایه‌های

سطحی را دچار تلون نکرده، مورد بی توجهی هم قرار نمی دهد، بلکه آن ها را با قاعده ای قابل پیش بینی و مورد پذیرش هنجارهای متعالی انسانی، اداره و تربیت می کند.

۴. تفاوت انسان ها در فرهنگ های گوناگون

علاوه بر تفاوت های افراد در درون یک فرهنگ و جامعه، جوامع مختلف نیز با توجه به اهمیتی که به هر یک از لایه های شخصیت می دهند با یکدیگر متفاوتند. هر جامعه ای وزن اصلی برنامه های

دلیل تراشی یکی از سازوکارهای شناخته شده ی روانی است. دلیل تراشی در واقع، همان اسارت عقل توسط لایه های سطحی است

تعلیمی و تربیتی خود را به پرورش لایه های خاصی از شخصیت اختصاص می دهد و بعضاً از پرداختن جدی به لایه های دیگر غفلت می کند. برای مثال فرهنگ غربی برای چهار لایه ی اول شخصیت اهمیت زیادی قائل است در حالی که اثری از توجه به قلب و به عبارتی پرورش عرفانی انسان در آن مشاهده نمی شود. اما فرهنگ های شرقی، از جمله فرهنگ اسلامی رایج در بین مسلمانان، توجه به قلب، ایمان قلبی و عشق به خدا و خلاصه داشتن تمایلات عرفانی را بیشتر از لایه های دیگر مورد توجه قرار می دهند.

در این جا ذکر این نکته لازم است که هر نظام فرهنگی، می باید برای چگونگی تربیت لایه های بدنی، اجتماعی، فردی، عقلی و قلبی افراد جامعه ی خود، برنامه ی خاصی داشته باشد. باید به روشنی به فرزندان و جوانان جامعه بگوید که در رویارویی با مقتضیات هریک از لایه ها، چگونه باید عمل کند و چه موضعی به خود بگیرد. در غیر این صورت افراد جامعه دچار آشفتگی خواهند شد و نمی توانند شخصیت و تمایلات خویش را به نحو مطلوبی اداره کنند. افرادی که در درون خود نوعی سامان یافتگی کافی را حس نمی کنند و به خصوص در متن اجتماعی با وضعیتی قابل پیش بینی مواجه نیستند، دچار احساس فرار و گریز می شوند. می خواهند از خود و شرایط اجتماعی غیر ثابت بگریزند و به شرایطی ظاهراً ثابت برسند. این ها دچار نوعی هویت نایافتگی فردی و اجتماعی شده اند و به تعبیر اریکسون^۲ احساس می کنند که در تن خود و در خانه ی خود به سر نمی برند و دنبال خانه ی خود، در حال گریز از خانه ی خویشانند.

۵. تفاوت انسان ها در شخصیت پایگاهی و پناهگاهی
هریک از انسان ها در طول زندگی خود بخشی از ساختار شخصیت خود را اولویت می دهد مثلاً کسی که بیشترین تلاش خود را بر ارضای نیازهای بدنی متمرکز می کند دارای شخصیت بدنی است و در پایگاه بدنی شخصیت مستقر است. پایگاه شخصیت این فرد، لایه ی بدنی شخصیت یا شاکله است. در کنار پایگاه شخصیت یا شخصیت پایگاهی، شخصیت پناهگاهی را داریم. شخصیت پناهگاهی، شخصیتی است که در آن، فرد به مقتضیات شرایط و محیط، ناگزیر نقش لایه ی عمقی تری از شخصیت را بازی می کند، بدون آن که حقیقتاً متعلق به آن لایه باشد. او در اصل به چنین لایه ای پناه می برد نه این که واقعاً متعلق به آن لایه باشد و در آن احساس رضامندی کند.

یکی از موارد شخصیت پناهگاهی به کودکانی مربوط می شود که بنا به مرحله ای که در آن قرار گرفته اند، علی القاعده باید به تمایلات بدنی خود پرداخته و به تحریکات آن ها پاسخ دهند؛ مثلاً بخورند، بازی کنند، خسته شوند، بخوابند و...، لکن همین کودکان گاه در اثر مداخله ی بزرگ ترها و انتظار مبادی آداب بودن از آن ها، ناگزیر می شوند رفتارهایی مردم پسند از خود نشان دهند و بسیار با ادب باشند و مؤدبانه رفتار کنند. این کودکان در این نقش احساس رضایت نمی کنند، بلکه مایلند هرچه زودتر حصارها برداشته شود و به همان لایه ی بدنی بازگردند. چنین کودکانی دارای شخصیت پایگاهی بدنی اند و موقتاً نقش شخصیت پناهگاهی اجتماعی را ایفا می کنند. [این شخصیت همان آدم متظاهر و دورو و منافق است].

هریک از انسان ها در طول زندگی خود بخشی از ساختار شخصیت خود را اولویت می دهد مثلاً کسی که بیشترین تلاش خود را بر ارضای نیازهای بدنی متمرکز می کند دارای شخصیت بدنی است و در پایگاه بدنی شخصیت مستقر است. پایگاه شخصیت این فرد، لایه ی بدنی شخصیت یا شاکله است

از جمله ی این موارد افرادی اند که در اصل متعلق به لایه ی اجتماعی شخصیت اند، لکن وقتی در رسیدن به مقبولیت اجتماعی یا کسب جایگاه اجتماعی مطلوب با شکست مواجه می شوند، به

ظاهر خود را متعلق به لایه‌ی بالاتری از شخصیت، یعنی لایه‌ی فردی یا لایه‌ی عقلی و حتی لایه‌ی قلبی نشان می‌دهند. فردی را تصور کنید که مثلاً می‌خواسته مقامی را اشغال کند و به جایگاه اجتماعی مطلوب خود برسد ولی در این امر موفق نشده و یا حتی با برخوردهای نامناسب اجتماعی که دیده احساس سرخوردگی به او دست داده است. چنین فردی با پناه بردن به لایه‌ی بالاتر

بسیاری از مردم از طریق درس خواندن و گرفتن مدرک، هرچند که به ظاهر به یک فعالیت عقلی پرداخته‌اند، لکن هدفی جز کسب موقعیت و جایگاه اجتماعی بالاتر ندارند. مدرک‌گرایی در حقیقت چنین پدیده‌ای است

شخصیت، خود را مستغنی از آن جایگاه و پست نشان می‌دهد. مثلاً اگر به لایه‌ی فردی شخصیت پناه برده باشد، خود را قابل مقایسه با دیگران نمی‌داند و خود را تافته‌ای جدا یافته معرفی می‌کند. مثلاً می‌گوید: «خلایق، هرچه لایق»، یا «من کجا و آن‌ها کجا، عارم می‌آید خود را با آن‌ها یکی کنم» یا اگر پای مقایسه به میان بیاید، بلافاصله موضع می‌گیرد و می‌گوید: «مرا با آن‌ها مقایسه نکن، من برای خودم کسی هستم». چنین فردی درست است که به ظاهر خود را فراتر از نیازمندی‌ها و تعلقات اجتماعی معرفی می‌کند، لکن در درونش به شدت نیازمند چنین جایگاهی است. اگر به او، بعد از این حرف‌ها، پست مورد نظر را پیشنهاد کنند، بلافاصله به جایگاه اصلی شخصیتش برمی‌گردد و می‌گوید: «چون که اصرار کردند»، یا این که: «چون که دیدم به وجودم احتیاج دارند پست را پذیرفتم».

مثال‌هایی از این دست، بسیار است. یکی از مواردی که متأسفانه در بسیاری از جوامع بشری، می‌خورد، داشتن شخصیت پناهگاهی عقلی و در عین حال شخصیت جایگاهی اجتماعی است. بسیاری از مردم از طریق درس خواندن و گرفتن مدرک، هرچند که به ظاهر به یک فعالیت عقلی پرداخته‌اند، لکن هدفی جز کسب موقعیت و جایگاه اجتماعی بالاتر ندارند. مدرک‌گرایی در حقیقت چنین پدیده‌ای است. مدرک دغدغه‌ی اصلی این افراد است، نه دانستن و کشف کردن. فرد با کمک مدرک می‌تواند جایگاه اجتماعی بالاتر و بهتری را اشغال کند، به همین جهت با تحمل سختی و مشقت، بسیاری از مطالب را می‌آموزد و در ذهن نگه می‌دارد تا از عهده‌ی امتحان‌های مربوط

برآمده، به مقصود خود برسد. برای اکثر این افراد اصل درس خواندن و فهمیدن، یک فعالیت لذت بخش نیست، بلکه تمامی این فعالیت‌ها پناهگاهی است برای رسیدن به خانه‌ی اصلی خویش یعنی جایگاه اجتماعی مطلوب.

امروزه، این آفت تا سطح دانشگاه‌های ما به شکل گسترده‌ای رخنه کرده است. برخی از دانشگاهیان ما مجهول‌زیادی در ذهن ندارند. سؤالی که در جست‌وجوی پاسخ آن باشند، یا بخواهند از طریق پژوهش به جواب آن برسند در ذهن ندارند. ایشان در فعال‌ترین شکل خود، انبان خود را از آخرین کتاب‌های منتشر شده در غرب پر می‌کنند و به عنوان آخرین دستاوردهای علمی آن را به خورد دانشجو می‌دهند و در عین حال، به اصطلاح پز علمی به خود می‌گیرند.

همه‌ی این‌ها ناشی از آن است که برخی به اصطلاح محققان ما متعلق به لایه‌ی عقلی شخصیت نیستند بلکه دانشگاه برای آنان یک جایگاه اجتماعی است. این که خود را دکتر فلان معرفی کنند، بسیار مهم‌تر از آن است که بگویند من فلان مجهول را تبدیل به فلان معلوم کرده‌ام.

در سال ۱۳۷۸ در قالب پرسش‌نامه‌ای از عده‌ای از دانشجویان پرسیدم اگر قرار باشد هرچه را که دارید از دست بدهید و تنها یک چیز را داشته باشید، مایلید آن یک چیز چه باشد؟ در پاسخ به این سؤال حدود ۶۰٪ آنان پاسخ‌هایی داده بودند که نشانگر تعلقات اجتماعی آنان بود، مثلاً گفته بودند: خانواده‌ام یا پدر و مادرم و... حدود ۶٪ سلامت خود را مطرح کرده بودند. ۳٪ پاسخ‌ها متعلق به لایه‌ی فردی شخصیت بود، مثلاً داشتن گوشه‌ای دنج و بدون دغدغه ۳۰٪ نیز تعلقات قلبی از جمله ایمان به خدا یا علاقه‌مندی به اشخاص را مطرح کرده بودند. و متأسفانه هیچ‌کس را ندیدم که دغدغه یا مسئله‌ای به نام عقل و یا علم داشته باشد. به عبارت دیگر برای نوجوانان امروز جامعه، به تبع استادان و معلمان، مسئله‌ای به نام عقل و فعالیت عقلی به عنوان یک جایگاه شخصیت نه مطرح است و نه اهمیت دارد.

این‌ها همه انعکاس این واقعیت است که فعالیت علمی در کشور ما ناشی از شخصیت‌هایی است که جایگاه اجتماعی دارند و به شکل پناهگاهی به فعالیت عقلی می‌پردازند.

زیرنویس:

- 1. Rationalization
- 2. Erik H. Erikson